

دهکده ی خوب ما

لک لک شاد و سفید...



لک لک شاد و سفید
می گذرد با شتاب
می نگرد لحظه ای
عکس خودش را در آب
جنگلی از روی خاک
سر زده تا آفتاب
جنگل وارونه نیز
سبز شده زیر آب
در دل کوه و کمر
پیچ و خم دره ها
طعم علف های سبز
در دهن بره ها
سر زده از سنگ سرد
آتش آلاله ها
بر سر هر صخره ای
بازی بزغاله ها
خسته نفس می زند
اسب نجیب کهر
یال پریشان او
دست نسیم سحر
بوی خوش کاهگل
می وزد از پشت بام
کوچه پر از عابر است
بر لب آنها سلام
منظره روبرو
منظره ای آشناست
منظره دهکده
دهکده ی خوب ماست
دهکده ی ما ولی
در دل یک قاب بود
باز به خود آدمم
این همه در خواب بود
(قیصر امین پور)